

به نام حضرت دوست

عرفان اشتیاق رفاقت در دیده و آینه‌ی صداقت در سینه است که صاف سلامت اندیشه و عشق به یار همیشه است.

ما که پیمانه نشین رخ جانانه شدیم	فتح کافر بی عرصه‌ی میخانه شدیم
کس ندیدیم به حسن رخ او در دو جهان	نرگش در نظر افتاد که مستانه شدیم
سر سپردیم از اول به دل و دلبهر خویش	که چنین در طلبش بی سرو سامانه شدیم
هر سحر عطر نسیمی ز سر کوی عطا	راز رمزی بگشوده است که رندانه شدیم
به سر زلف سیاهی دو سه پیمان بستیم	بندی زلف کج و کشته‌ی پیمانه شدیم
بس بیدیم و ندیدیم در این وادی عشق	عاقلی در صف عشاق که دیوانه شدیم
دربرش حال و خط و لعل لب و نرگش چشم	دیده ایم این همه را، کز همه بیگانه شدیم

(مظفر جوینی - مشهد ۹۰/۱۰/۲۵)